نوعی نگاه

آریرنگ

■ آواز عامیانه کهن مردم کره که به «سرود ملی غیررسمی» آن کشور نیز شهرت یافته، نامش را به تازه‌ترین اثر کیم کی دوک داده که در بخش «نگاه خاص» جشنواره کن به نمایش درآمده است. سازنده «بهار، تابستان، پاییز، زمستان... وبهار» این مستند را به عنوان نگاهی نقادانه به خود و آثارش ساخته و درباره آن نوشته است: «من از طریق آریرنگ انسان‌ها را درک می‌کنم، از طبیعت قدردانی می‌کنم. خودم را چنان که اکنون هستم، می‌پذیرم.» حادثه‌ای که سه سال پیش هنگام ساختن فیلم «رویا»ی کیم کی دوک، بازیگر زن آن فیلم را تا پای مرگ برد، انگیزه‌ای شد برای آنکه کیم شخصی‌ترین اثر خود که نوعی پاسخ به «هشت و نیم» فلینی است را یک تنه – به عنوان نویسنده، کارگردان، فیلمبردار، تدوینگر تصویر و صدا و تنها بازیگر- بسازد. به گفته مگی لی، منتقد هالیوود ریپورتر، «نگاه ترشرویانه و یاغیانه کیم، راهی برای آن است که کیم بار دیگر در ذهن سینماروهای فرهیخته تصویر یک پسر بد از خود بسازد»، گرچه این فیلم به عنوان «غیر قابل فروش‌ترین اثر» این فیلمساز، کمتر چیز با ارزشی برای آن دارد که «حتی تماشاگر متمایل به آثار فیلمخانه‌ای بتواند با آن احساس نزدیکی کند.»

بی‌قرار

■ فیلم افتتاحیه بخش نگاه خاص جشنواره فیلم کن اثری از گاس ون سنت آمریکایی، سازنده «فیل» و «میلک» بود. «بی قرار»، با بازی میا واسیکوفسکا و هنری هاپر، بازگوکننده داستان یک دختر نوجوان مبتلا به بیماری لاعلاج و یک پسر شیفته مرگ و مراسم سوگواری است که هر دو با روح یک خلبان کامیکازه ژاپنی که در جنگ جهانی دوم کشته شده است، ملاقات می‌کنند. کلیم آفتاب، منتقد ایندیپندنت، درباره این فیلم نوشته است: «ون سنت ۵۸ ساله در تلاش برای ساختن فیلم‌های نوجوان پسند آنقدر موفق بوده که اکنون فیلم‌هایی شبیه به آثار دانشجویان مدارس فیلمسازی درست می‌کند». شخصیت‌های فیلم، به گفته این منتقد، آنقدر با جهان خارج بیگانه‌اند که به سختی بتوان با آنها همذات‌پنداری کرد. تاد مک کارتی در هالیوود ریپورتر این فیلم را یک «رمانس نوجوانانه سست و محکوم به شکست که بیش از همه ممکن است به مذاق دختربچه‌های آسان پسند خوش بیاید» توصیف کرده است. مک کارتی همچنین در مورد موسیقی دنی الفمن برای این فیلم گفته است که «به طرز بی‌قواره‌ای احساساتی و پرسوز و گداز است و آزاردهنده‌ترین جنبه‌های فیلم را مورد تاکید قرار می‌دهد».

پیروزی

■ جشنواره کن که با فیلم خارج از مسابقه «نیمه شب در پاریس» وودی آلن با بازی کارلا برونی، همسر نیکلا سارکوزی، افتتاح شد، فیلم «پیروزی» را نیز با نگاهی نیشدار و منتقد نسبت به رییس‌جمهور فعلی فرانسه در بخش خارج از مسابقه به نمایش گذاشت تا نشان دهد که قصد باج دادن به قدرتمندان را ندارد. «پیروزی» به کارگردانی خاویر دورینگر از فرانسه یک هجویه سیاسی است که روزهای به قدرت رسیدن سارکوزی را با لحنی طنزآمیز به تصویر می‌کشد. دیوید گریتن، منتقد تلگراف، با اظهار تاسف از اینکه رسوایی اخلاقی دومینیک استراوس کان، رییس فرانسوی سابق صندوق بین‌المللی پول، این روزها مسایل سارکوزی را تحت‌الشعاع قرار داده، «پیروزی» را بهتر از حد انتظار توصیف کرده و گفته است که فیلمنامه پاتریک رومن ملهم از فیلمنامه پیتر مورگان برای «ملکه» است و «ترکیبی از آنچه می‌دانیم که در انظار گفته و انجام شده است با حدس و گمان‌های جسته و گریخته بر اساس آنچه در محافل خصوصی گفته می‌شود». گریتن همچنین بازی دنی پودالیده در نقش سارکوزی را متقاعدکننده دانسته و نوشته است: «جملاتی برای سارکوزی در فیلم نوشته شده است که اگر او واقعا بر زبان نیاورده باشد، باید بر زبان می‌آورد.»

جشنواره کن پایان یافت

پایان بی‌گناهی

ساسان گلفر

cinemaglobe. blogfa. com

امسال ۲۰ فیلم از کشورهای مختلف جهان، عمدتا از اروپا، به بخش مسابقه شصت‌وچهارمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم کن راه یافته‌اند؛ فیلم‌هایی که شاید این منتقد یا آن منتقد، این تماشاگر یا آن تماشاگر، با زدن یک برچسب فوری «خیلی خوب»، «خیلی بد» یا «متوسط» یا مثلا «کسل کننده» از بحث و تعمق درباره آنها شانه خالی کنند؛ اما بدون شک در مورد هرکدام‌شان ساعت‌ها می‌توان بحث کرد و می‌شود چندین صفحه روزنامه و مجله و کتاب برای هرکدام از آنها سیاه کرد. در مجال اندک یک صفحه روزنامه حداکثر می‌توانیم نگاهی اجمالی به چندتایی از این مدعیان نخل طلای بهترین فیلم کن بیندازیم و خلاصه‌ای از یادداشت یک منتقد هنری را در موردشان بخوانیم و از بقیه هم فقط نام ببریم: «روزی روزگاری در آناتولی» نوری بیلگه جیلان از ترکیه، «پوستی که در آن زندگی می‌کنم» پدرو آلمودوار اسپانیایی، «پدر روحانی» آلن کاوالیه فرانسوی، «خانه مدارا» ساخته برتران بونلو از فرانسه، «پانویس» به کارگردانی جوزف سدار، «هاراگیری: مرگ یک سامورایی» تاکاشی می‌ایکه از ژاپن، «زیبای خفته» جولیا لی از استرالیا، «سرچشمه زنان» به کارگردانی رادو میهایلنو رومانیایی مقیم فرانسه، «لازم است درباره کوین صحبت کنیم» لین رمزی از انگلستان، «میشائیل» مارکوس شلینزر اتریشی، «پولیس» مایون لوبسکو از فرانسه، «رانندگی» نیکلاس ویندینگ رفن آمریکایی و «باید همین‌جا باشد» ساخته پائولو سورنتینو ایتالیایی. طبق یک سنت قدیمی همه این فیلم‌ها –به غیراز یکی، دو مورد استثنایی– برای اولین بار در جشنواره کن روی پرده رفته‌اند و با توجه به ماهیت فیلمخانه و جشنواره‌ای اکثرشان، چند ماه طول می‌کشد تا این فیلم‌ها در زادگاهشان و در سطح بین‌المللی رنگ پرده‌ای نقره‌ای را ببینند. در هفته‌های بعد و همزمان با اکران عمومی این آثار، تا جایی که امکان داشته باشد نگاهی دقیق‌تر به فیلم‌ها و سازندگان‌شان خواهیم انداخت.

پسرکی با دوچرخه

ژان پی‌یر و لوک داردن بلژیکی که با «رزتا» (۱۹۹۵) و «کودک» (۲۰۰۵) دو بار نخل طلای کن را تصاحب کرده‌اند، در فیلم تازه خود به کودک خشمگینی پرداخته‌اند که سعی دارد از دنیای ویرانی که در آن دست و پا می‌زند، بگریزد.

سوکدو ساندهو (تلگراف) - «پسرکی با دوچرخه»، تازه‌ترین فیلم برادران داردن، درباره پسر ۱۲ ساله‌ای است که از مرکز نگهداری می‌گریزد تا پدرش را بیابد و بعد، از سوی او طرد می‌شود. غم‌انگیز به نظر می‌رسد، مگر نه؟ شاید خوراکی برای واقع‌گرایان اجتماعی افسرده باشد؟ از آن نوع قصه‌های اشک‌آوری نیست که به سادگی از ملودرام‌های تلویزیونی سر در می‌آورد؟ با این حال، برادران داردن مثل همیشه توانسته‌اند از همین دستمایه فیلمی کاملا گیرا، انسانی و از لحاظ حسی و عاطفی بی‌نقص بسازند. سیریل (توماس دوره)، پسرک کله شق و زیرکی است که تنها هدفش بازگشت به آپارتمانی است که در آن با پدرش (جرمی رنر) زندگی می‌کرد. او به هرکس که بخواهد به او واقعیت را گوشزد کند -که آپارتمان خالی است و پدر آنجا را ترک کرده است و اهمیتی به او نمی‌دهد- پرخاش می‌کند. پسر برای فرار از مرکز نگهداری به زنی آرایشگر به نام سامانتا (سیسیل دوفرانس) پناه می‌برد که دلش به حال او می‌سوزد و یک قاچاقچی مواد مخدر (اگون دی ماتیو) از او می‌خواهد برایش کاری انجام دهد.

فیلم‌های داردن بدون این انتخاب عالی بازیگران هرگز خوب از آب در نمی‌آمدند. سینمای آنها قهرمان را بی‌وقفه و بی‌رحمانه دنبال می‌کند و کشف واقعیت –یک شخصیت یا دنیای اجتماعی- اغلب متکی بر یافتن بازیگرانی است که برای اولین بار جلوی دوربین می‌آیند و با تکنیک بازیگری صیقل نخورده‌اند.

درخت زندگی

فیلمی که ترنس مالیک، ۶ سال بعد از «دنیای نو» ساخته است، داستان یک خانواده آمریکایی دهه ۱۹۵۰ را بازگو می‌کند و به موضوع تکامل، پایان بی‌گناهی و فلسفه زندگی می‌پردازد. برد پیت، شان پن، جسیکا چاستین و فیونا شا از بازیگران «درخت زندگی» هستند.

منولا دارجیس (نیویورک تایمز) - فیلم آقای مالیک مستقیما به پرسش‌های بزرگ درباره زندگی که در تار و پود اثر تنیده شده، اشاره می‌کند و در پی تایید زیبایی دنیایی است که در آن، خدا در همه چیز حضور دارد. این فیلم دو ساعت و هجده دقیقه‌ای، اثری است شخصی و امپرسیونیستی - زیبا، غیرخطی، سرگیجه‌آور و دارای حفره‌های داستانی- که داستان آن در فلش بک‌های منقطع گشوده می‌شود و نه فقط ریشه‌های زندگی یک فرد را جست‌وجو می‌کند، بلکه به دنبال سرچشمه آفرینش است. از نام فیلم پیداست که آقای مالیک چیزی کمتر از منشا حیات را در ذهن ندارد. «درخت زندگی» تاکیدی است بر باور آقای مالیک به قدرت تصاویر سینمایی برای بیان امری متعالی و شاید اعتقاد به اینکه تماشاگر نیز می‌تواند به اندازه او جدیت مساله را دریابد. این فیلم همچنین به یادمان می‌آورد که تعداد فیلمسازان معاصری که خود را درگیر مسایلی مانند زندگی، مرگ، خدا و روح می‌کنند، چقدر اندک است. نه اینکه فیلم‌های ما چنین مسایلی را مطرح نمی‌کنند، بلکه جسته گریخته و غیرمستقیم به آنها می‌پردازند. اینکه آقای مالیک مستقیما به چنین اموری پرداخته، شگفت‌آور و خلاف روال مرسوم است.

صراحت فیلم و تصاویر کالئیدوسکوپی فیلم از فضا (که برخی از آنها را سفینه کاسینی در سفر به زحل گرفته است) یادآوری نگاه استنلی کوبریک به کیهان در «۲۰۰۱: ادیسه فضایی» است. این دو فیلم البته از جنبه شکلی، تجربی و کیفی تفاوت دارند، اما هر دو به مفاهیم مربوط به خدا می‌پردازند. در «درخت زندگی» حضور خدا را در همه جا – مثلا در پرتوی از آفتاب و تیغه‌ای از یخ- می‌توان احساس کرد.

هنرمند

عده‌ای این فیلم سیاه و سفید و صامت میشل هازاناویسیوس را شادترین فیلم جشنواره دانسته‌اند. داستان در هالیوود سال ۱۹۲۷ می‌گذرد و قهرمانش یک بازیگر صامت است که با ورود صدا به سینما، موقعیتش را در خطر می‌بیند.

پیتر برادشا (گاردین) - فیلم باشکوه «هنرمند» میشل هازاناویسیوس فرانسوی اثری جسورانه از لحاظ فرم و به نحوی متعالی خنده‌دار درباره پایان عصر سینمای صامت هالیوود دهه ۱۹۲۰ است. خود این فیلم صامت و سیاه و سفید است، با میان نویس و موسیقی متن ارکسترال پر و پیمان و بی وقفه. «هنرمند» با نکات بدیع پایان‌ناپذیر، شوخی‌های هوشمندانه و بافتی غنی از جزییات پرداخت شده، یک ادای دین و نامه‌ای عاشقانه به دوران صامت است. به جای آنکه سینمای صامت را یک فناوری از مد افتاده بداند، آن را به عنوان یک فرم خاص، جدی می‌گیرد و برای خلق یک فیلم تازه در چارچوب ژانر از آن بهره می‌گیرد.

ستاره فیلم، ژان دژاردن است که برای بازی در کمدی‌های هجو آثار جاسوسی شهرت دارد. او نقش جرج والنتین را بازی می‌کند، ستاره خوش قیافه و سراپا روغن خورده‌ای که ورود سینمای ناطق او را به پایان نزدیک می‌کند. ظاهر و خنده روی لبش یادآور جین کلی «آواز در باران» و موریس شوالیه است. در همان حال که او به مرد دوران گذشته بدل می‌شود، بازیگر نقش مقابل او، پپی میلر (برنیس بیو) مبدل به ستاره می‌شود و این به معنی نابودی محتوم عشق میان آنهاست. غرور او جریحه‌دار شده و پپی نیز از این واقعیت آگاه است. «هنرمند» خوشایند و تاثیرگذار است و هرگز مرتکب این اشتباه نمی‌شود که خودش را لوس کند. بازی‌های دژاردن و بیو عالی است و دو بازیگر آمریکایی در نقش‌های مکمل، جیمز کرامول و جان گودمن، به خوبی نقش آفرینی می‌کنند. پایان خوش فیلم باعث شد در عنوان‌بندی پایانی روی پایم بند نشوم. بی‌صبرانه منتظرم تا دوباره فیلم را ببینم.

هانه زو

داستان این فیلم ژاپنی به کارگردانی نائومی کواواسه که از رمانی به قلم ماساکو باندو اقتباس شده است، در دنیای معاصر می‌گذرد اما نشان از افسانه‌هایی دارد که در تار و پود تاریخ و فرهنگ مردم ژاپن تنیده شده است.

مگی لی (هالیوودریپورتر) -حضور شکوهمند و دراماتیک طبیعت در «هانه زو»، انسان‌های فیلم را به کوتوله‌هایی بدل می‌کند که در یک مثلث عشقی بیهوده دست و پا می‌زنند. فیلم نائومی کواسه از جنبه بصری بسیار پرشور است اما بی رمق بودن عاطفی و استعاری آن فراتر از حد تحمل است. این خانم کارگردان ژاپنی باز هم در نواحی روستایی نارا (زادگاه کواسه و لوکیشن همه فیلم‌هایش) به سراغ مضامین مورد علاقه‌اش -بارداری، مرگ و شکست عشقی- رفته و نیازی به تغییر یا ارتقا سبک شخصی خود -آمیزه‌ای از مستند و اندیشه‌های انیمیستی شاعرانه- ندیده است. سابقه کواسه در جشنواره کن به عنوان برنده دو جایزه (دوربین طلایی و جایزه بزرگ) به او امکان ورود بی چون و چرا به بخش مسابقه جشنواره را داده است اما این فیلم از لحاظ تجاری نخواهد توانست تعداد زیادی را جلب کند و بر تعداد گروه کوچک هواداران خود در فیلمخانه‌های اروپا بیفزاید. «هانه زو» مانند همه فیلم‌های داستانی کواسه عاجزانه در برابر عالیجناب طبیعت کرنش می‌کند و بر حقارت انسان در محیط سکنای او تاکید می‌کند. تصاویر کواسه به اندازه آب چشمه زلال و شفاف و بیش از همیشه مهیب هستند. صدای حیوانات و هوای مدام در تغییر، به گروه کری می‌ماند که نغمه‌ای سحرانگیز و ماورایی سر می‌دهد. مشکل این است که کواسه سعی دارد تراژدی مثلث عشقی خود را تا حد یک امر کهن الگویی تعالی ببخشد. اما روابط شخصیت‌ها آنقدر بی روح، اندیشه‌های درونی شخصیت آنقدر مکتوم و واکنش‌هایشان آنقدر غیرمنطقی است که داستان هرگز به آن سطح والایی که مطلوب کواسه است، نمی‌رسد.

مالیخولیا

لارس فن تریر، فیلمساز مشهور دانمارکی با فیلمی کاملا برخلاف قوانین جزمی «دگما ۹۵» خودساخته‌اش، فیلمی به نام «مالیخولیا» با بازی ستارگانی مانند کریستن دانست، شارلوت رمپلینگ و کیفر ساترلند درباره یک عروسی که در پایان دنیا برگزار می‌شود، در بخش مسابقه کن حضور دارد.

تاد مک کارتی (هالیوودریپورتر) - لارس فن تریر با «مالیخولیا» موفق شده است تا به پایان رسیدن دنیا را به امری کسل‌کننده بدل کند. این گذر غم‌انگیز از «جشن» به «آرماگدون»، غوطه‌ور در رمانتیسیزم تراژیک ریچارد واگنر، تعمقی در نابودی سیاره زمین است که به طرزی قابل پیش‌بینی نشانی از تسکین یا رستگاری ندارد و شخصیت یا ایده بامعنایی در اختیار تماشاگر نمی‌گذارد و فقط فرصتی برای پرسه زدن میان تصاویر خیره کننده، موسیقی باشکوه و حس و حالی کاذب فراهم می‌آورد. در غیاب نکات بحث برانگیز فیلم «ضد مسیح» باید انتظار موفقیت تجاری نصفه نیمه‌ای را برای این فیلم داشته باشیم. به نظر می‌رسد که «مالیخولیا» با دو هدف ساخته شده است: بیان افسردگی عمیقی که کارگردان دچارش شده و در چند سال اخیر این همه در وصف آن صحبت کرده است و تشریح بی‌اعتقادی او به هر چیزی که در فراسوی حضور موقتی ما روی این تخته سنگ عظیم وجود داشته باشد. خانم دانست در آن لباس عروسی زیبا احساسات و اندیشه‌هایی را نشان می‌دهد که معلوم است برای او تدارک دیده شده و از درونش نمی‌جوشد. بیشتر بازیگران شق و رق فیلم به مقتضیات یک بعدی و گاه غیرقابل توضیح نقش خود چسبیده‌اند. منطقه‌ای روستایی در سوئد که بیشتر تصاویر فیلم در آن گرفته شده است، پس‌زمینه‌ای زیبا فراهم آورده که با حداکثر تزیین، پیرایش و رتوش آراسته شده است. نماهای متعدد جلوه‌های ویژه تاثیر فریبنده‌ای دارد و بهره‌گیری فن تریر از موسیقی واگنر یادآور چندین سال پیش است که او کارگردانی اپرای «حلقه» واگنر در بایروت را پذیرفت و بعد مفتضحانه عقب‌نشینی کرد.

خودمان پاپ داریم

نانی مورتی که ۱۰ سال پیش با «اتاق پسر» موفق به ربودن نخل طلای جشنواره کن شده، امسال با فیلمی کمدی با حضور میشل پیکولی در نقش پاپ، رهبر کلیسای کاتولیک و خودش در نقش روانکاو پاپ به کن آمده است.

اندرو پالور (گاردین) - نانی مورتی، فیلمساز ایتالیایی که هرگز از اینکه جنجال برپا کند، خجالتی به خود راه نمی‌دهد، بعد از حمله به سیلویو برلوسکونی در فیلم «کایمن»، اکنون به سراغ مقام پاپ رفته است. «خودمان پاپ داریم» که پیش از نمایش جشنواره در ایتالیا اکران شده است، فقط غرغرهای متصری را در واتیکان برانگیخت و البته پی بردن به علت آن، کار مشکلی نیست: تصویری که مورتی از پدر مقدس ارایه داده، مردی است که شانه‌هایش زیر بار سنگینی که بر دوش دارد، خم شده است و باید نوعی آشتی میان هراس‌های انسانی و مسوولیت‌های معنوی خود برقرار کند، کسی که به زندگی دنیوی و حیات فکری خود به یک اندازه گرایش دارد.

مورتی حضوری بی‌تکلف و سرگرم‌کننده در فیلم دارد و پیکولی که روح ناآرامش او را از نانوایی تا تئاتر و هتل به این‌سو و آن‌سو می‌کشاند، همیشه اندیشمند و انسان دوست است. او در میان مردم جلوه‌هایی از حضرت مسیح را از خود بروز می‌دهد، به ویژه در صحنه‌ای تاثیرگذار که تردیدهایش را با صدای بلند در اتوبوسی شلوغ بر زبان می‌آورد.

شایسته و قابل تحسین است که مورتی سعی نکرده تیشه به ریشه دستگاه اداری پاپ بزند که این روزها و به دنبال رسوایی‌هایی در مورد برخی سوءاستفاده‌ها به یک هدف آسان و بی زحمت تبدیل شده است و بیشتر کارگردان‌های دیگر اگر به جای او بودند، نمی‌توانستند در مقابل وسوسه‌اش مقاومت کنند. فیلم می‌خواهد بر پیامدهای انسانی وجود چنین دستگاه عریض و طویلی تاکید کند و در این کار موفق می‌شود. اما ساختار روایی مورتی اجازه نمی‌دهد از این حد فراتر برود. «خودمان پاپ داریم» می‌توانست فیلمی عالی باشد، اما نتوانست به آن سطح برسد.

لو هاور

آکی کوریسماکی شهرت خود را مدیون نوشتن و ساختن فیلم‌هایی با داستانی طنزآمیز درباره فنلاندی‌های به حاشیه رانده شده است، اما داستان فیلم تازه‌اش در شهری بندری در فرانسه می‌گذرد و درباره پناهندگانی است که از شمال آفریقا به اروپای غربی آمده‌اند.

کرک هانیکات (هالیوودریپورتر) - فیلم‌های بخش مسابقه کن هر چیزی ممکن است، باشند اما به ندرت می‌توان یکی از آنها را «لذت ناب» نامید. «لو هاور» آکی کوریسماکی یکی از این موارد نادر و استثنایی است که می‌توان آن را با «مرد بدون گذشته» او که در سال ۲۰۰۲ به کن آمد، مقایسه کرد. کارگردان فنلاندی در این فیلم با یک مساله جهانی که در این روزها بسیار مطرح است، سر و کار دارد- مهاجرت غیرقانونی و پناهندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. اما او مثل همیشه داستانش را در بستری قرار می‌دهد که به شکلی دلپذیر آن را «فیلم غیرواقع‌گرایانه» می‌نامد. کاش می‌شد برای این فیلم سفر خوشی به سالن‌های سینمای سراسر جهان آرزو کرد اما واقع‌بینانه باید گفت که فیلم بیشتر میان تماشاگران جشنواره‌ها هواخواه دارد تا تماشاگران سالن‌های سینمای محلی. کل داستان و شخصیت‌ها ملهم از افسانه‌های پریان و فیلم‌های قدیمی است. کوریسماکی از فیلم‌های قدیمی «نقل قول» نمی‌کند و آنها را هجو هم نمی‌کند. بازیگران فیلم کاری می‌کنند که زندگی غیرواقعی فیلم به خوبی مجسم شود. هیچ‌گونه فریبکاری در بازی‌ها وجود ندارد و همه مثل شخصیت‌های بی‌اهمیت فیلم‌های فرانک کاپرا، یا شاید ژان رنوار یا رنه کلر بازی می‌کنند. این فیلمی نیست که جانب کسی را بگیرد یا راه حلی برای مشکل پناهندگان در اختیار جهانیان بگذارد. نویسنده-کارگردان فیلم فقط خواسته است افرادی که خود را بریده از ریشه‌های‌شان می‌یابند را مهربانانه و گرم در آغوش بگیرد. «لو هاور» برای این افراد و تماشاگران به بندری فریبنده در دل توفان بدل می‌شود، پناهگاهی سینمایی برای گریز از زندگی واقعی؛ جایی که حسن نیت داشتن کفایت می‌کند.

حاشیه‌ها

«کن» شوخی بردار نیست

داستین هافمن و جک بلک

■ جشنواره‌ای که دیشب پایان گرفت، برای عده‌ای جایزه و شهرت و رونق گرفتن کار و مطرح شدن در محافل حرفه‌ای به همراه داشت، برای عده‌ای دیگر پول و سود سرشار در معاملات صنعت سرگرمی با ارقام نجومی، برای عده‌ای دیگر تفریحی ۱۰ روزه در سواحل آفتابی و برای اکثریت سینما دوستان فقط چند تصویر پر زرق و برق و چند خبر و نام و اندکی حسرت. اما علاوه بر همه اینها در ۱۰ روز پر التهاب جشنواره کن، گاهی اوقات بهانه‌ای برای موضع‌گیری‌های سیاسی یا تسویه حساب‌های شخصی فراهم آمد، راهی برای جمع‌آوری کمک‌های بشردوستانه پیدا شد و افرادی هم در آن نقره داغ شدند.

لارس فن تریر

بدترین مورد در این دوره جشنواره ظاهرا برای لارس فن تریر پیش آمد که در جلسه پرسش و پاسخ فیلمش ناگهان به این فکر افتاد که با آدولف هیتلر همدلی کند و بعد، هرچه سعی کرد منظورش را توضیح دهد، کار را خراب‌تر کرد و آخرش واداد و گفت: «باشد، اصلا من نازی هستم.» بازیگر آن فیلم، خانم کریستن دانست که در جلسه مطبوعاتی کنار فن تریر نشسته بود، اوایل صحبت او با نگاهی آتشین واکنش نشان داد و بعد، خنده‌ای تحویل داد که یعنی: «هه هه هه! ایشان مزاح می‌فرمایند!» اما وقتی موضوع جدی شد و به حد عضویت در حزب نازی رسید، علیه کارگردان موضع‌گیری کرد و مدیران جشنواره و چندین نهاد و سازمان هم به فن تریر پرخاش کردند و فیلمساز بخت برگشته هرچه سعی کرد، بگوید که شوخی کرده و این حرف‌ها بی‌دلیل از دهانش پریده است، به خرج کسی نرفت. بالاخره فیلمش ماند و خودش از جشنواره اخراج شد تا به همه ثابت شود که کن شوخی بردار نیست.

کریستین دانست در «مالیخولیا»

یکی دیگر از اسم و رسم‌دارهایی که در این جشنواره ضایع شد، مل گیبسن بود که در فضای آزاد خارج از سالن نمایش فیلم «بیدستر» در مورد نقش خود به خبرنگاران گفت: «من تقلب کردم؛ این نقش خیلی هم جای تحلیل ندارد»، حاضران او را «هو» کردند و بازیگر بیچاره فرار را بر قرار ترجیح داد. چنین موردی برای ترنس مالیک، کارگردان پیشکسوت و سازنده فیلم آبرومند و فلسفی «درخت زندگی» هم اتفاق افتاد و نیمی از تماشاگران موقع تماشای فیلمی که مدت‌ها انتظار نمایش آن را کشیده بودند، فیلم را هو کردند اما خوشبختانه نیم دیگر سالن به طرفداری از او برخاستند و برایش کف زدند.

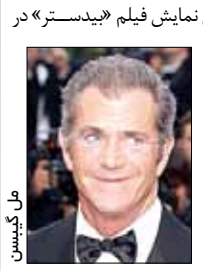

مل گیبسن

چند فیلم با مضامین سیاسی، از جمله «پیروزی» در هجو سارکوزی و مستند «قتل غیرقانونی» درباره چگونگی کشته شدن پرنسس دایانا از آثار خبرساز در کن بودند. پیتر فاندا، فیلمساز و بازیگر مشهور سینمای مستقل آمریکا هم از فرصت نمایش افتتاحیه فیلمی در جشنواره برای موضع‌گیری سیاسی استفاده کرد و باراک اوباما را «خائن» نامید. پیتر فاندا البته به گفتن «خائن» اکتفا نکرد و یک فحش هم بر آن افزود تا انتقاد تند او از فاجعه زیست‌محیطی خلیج مکزیک بی‌پشتوانه نماند. در جشنواره کن ۲۰۱۱، البته چند نفری هم مورد تقدیر قرار گرفتند، از جمله برناردو برتولوچی، فیلمساز و ژان پل بلموندو، بازیگری که خودش را به کمک عصا روی فرش قرمز کشاند تا یک نخل طلایی افتخاری دریافت کند. از بازیگران قدیمی که حضور مطرحی در این دوره داشتند، همچنین می‌توان به مالکولم مک داول بازیگر «پرتقال کوکی» کوبریک اشاره کرد که در روزهای جشنواره یک کارگاه آموزشی برای علاقه‌مندان به بازیگری دایر کرد؛ فی داناوی که تصویر دوران جوانی او بر پوستر این دوره نقش بست؛ جین فاندا که همراه با چند بازیگر و مدل در نمایش مد برای مقاصد خیریه شرکت کرد و کاترین دونوو که نمایش فیلمی با بازی او پایان بخش جشنواره بود.

پیتر فاندا

برد پیت بازیگر «درخت زندگی»